

## اعتبارسنجی روایات اهل بیت علیهم السلام

### درباره «حجیت تفسیر صحابه»

#### با بررسی آرای آیت الله معرفت\*

محمدعلی مروّجی طبسی<sup>۱</sup>

#### چکیده:

صحابه بعد از پیامبر و امام علی علیه السلام نخستین افرادی هستند که با تأثیرپذیری از تعلیمات آن دو بزرگوار، اقدام به تفسیر قرآن نمودند. استاد معرفت در کتاب «تفسیر الاثری الجامع» با استناد به روایات اهل بیت علیهم السلام، تعریف جدیدی از معنای اصطلاحی «صحابه» ارائه کرده و بر اساس آن، به تعدیل و توثیق تمام صحابه پرداخته و اعتبار مطلق آثار تفسیری ایشان را نتیجه گرفته‌اند. این نوشتار پس از مفهوم‌شناسی «صحابی» و بیان و بررسی دیدگاه استاد در این باره، به نقد سندی و متنی آن دسته از روایات عترت که مستند ایشان برای اثبات حجیت و اعتبار تفسیر صحابی بوده، پرداخته و برداشت استاد از این روایات را مورد بررسی قرار داده است. به نظر نگارنده، مفهوم «صحابی» یک حقیقت لغوی یا عرفی است که گستره معنایی آن محدود به عده‌ای انگشت‌شمار نمی‌شود. همچنین در روایات اهل بیت علیهم السلام هیچ دلیلی بر اعتبار ویژه تفسیر صحابه از آن جهت که صحابه‌اند، وجود ندارد؛ زیرا این روایات اشکال سندی و دلالی دارند.

#### کلیدواژه‌ها:

قرآن / عترت / صحابه / تفسیر / روایت / اعتبار / معرفت

\* تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۲/۱۲، تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۴/۱۳.

شناسه دیجیتال (DOI): 10.22081/jqr.2019.50369.1940

استاد معرفت در «التفسیر الاثری الجامع» نظریه خاصی را درباره میزان ارزش و اعتبار «آثار تفسیری صحابه» مطرح کرده است. باور وی ارزشمندی تفسیر صحابی از جهت علمی و عملی است. استاد اقوال تفسیری صحابه را اعم از اخبار حسّی و آرای اجتهادی آنان، حجّت، معتبر، ارزشمند و یکی از منابع اصلی تفسیر می‌داند. از دیدگاه وی، صحابه باب علم پیامبرند و پیامبر ﷺ ایشان را تعلیم و تربیت نموده تا واسطه میان او و مردم باشند. او اعتبار و عمل به تفسیر صحابه را مشروط به صحّت طریق منتهی به صحابه و بودنشان در طبقه طراز اوّل دانسته است. وی ادّعایش را به دلایل عقلی و نقلی مستند کرده، که روایات اهل بیت علیهم السلام از جمله آنهاست. از نگاه او، روایات عترت بر «عدالت»، «صداقت»، «خبرویّت» و «علم» صحابه دلالت دارند، و اعتبار و حجیت «روایت» و «درایت» تفسیری صحابه را تأیید کرده‌اند (معرفت، ۱۳۸۳، ج ۱: ص ۹۸-۱۰۵).

برخی پژوهشگران دیدگاه ایشان را مورد نقد قرار داده‌اند که مقاله «معرفی و نقد "التفسیر الاثری الجامع"» (روشن ضمیر، ۱۳۸۶، ص ۲۷۷-۲۹۴) و «جایگاه صحابه در تبیین قرآن» (سند، فهیمی پور، ۱۳۸۸، ص ۴۲-۷۴) از آن جمله است. این نوشتار با واکاوی و اعتبارسنجی روایات اهل بیت علیهم السلام درباره «ارزش و حجیت تفسیر صحابه» که در منابع شیعه نقل شده و «التفسیر الاثری الجامع» آنها را به‌عنوان یکی از ادله «اعتبار تفسیر صحابه» مورد استناد قرار داده، به‌گونه‌ای متفاوت برداشت‌های حدیثی استاد معرفت را نقد و تحلیل کرده است.

## طرح مسأله

صحابه نزدیک‌ترین افراد به عصر نزول قرآن و دوران رسالت‌اند. آنان پیامبر ﷺ را دیده، تلاوت و تفسیر آیات قرآن را از ایشان شنیده‌اند. از این رو صحابه نخستین مسلمانانی هستند که اقدام به تفسیر قرآن کرده‌اند و آثار تفسیری‌شان به‌وسیله تابعان و نسل‌های بعد گزارش شده است. اما آیا تفسیر صحابه اعم از مرفوع و موقوف، و روایات و آرای تفسیری‌شان معتبر و حجّت



است؟ آیا مجرد صحابی بودن در اعتباربخشی به تفاسیر ایشان کافی است؟ یا اینکه اعتبار و حجیت تفسیر صحابه نیازمند دلیل است؟ در این صورت دلیل آن چیست؟ آیا معصومان، روایات و آرای تفسیری صحابه را معتبر و صحیح دانسته‌اند؟ ممکن است در اثبات اعتبار تفسیر صحابه، به دلیل عقل یا آیات قرآن استناد شود که رد یا پذیرش آن نیازمند تحقیقی مستقل در این باره است. هدف این پژوهش پاسخ به این پرسش است که آیا روایات اهل بیت علیهم السلام در منابع شیعی، اثبات‌کننده اعتبار و حجیت تفسیر صحابه هست یا نه؟ این نوشتار به بررسی روایات اهل بیت علیهم السلام که در «التفسیر الاثری الجامع» به‌عنوان دلیل اعتبار تفسیر صحابه نقل شده، می‌پردازد.

## مفهوم‌شناسی

### ۱. روایت «مرفوع»، «موقوف»

«مرفوع» حدیثی است که به معصوم نسبت داده شود؛ خواه سندش متصل یا منقطع باشد (شهید ثانی، ۱۴۰۸ق، ص ۱۳۲؛ نووی، ۱۴۲۱ق، ج ۱: ص ۳۶). روایت مرفوع در مقابل اصطلاح «موقوف» و «مقطوع» است.

نیز روایتی است که از وسط یا آخر سندش، یک راوی یا بیشتر افتاده و با الفاظی چون «رفعه» یا «یرفعه» تصریح به این افتادگی شده است (غفاری، ۱۳۶۹، ص ۳۶). مقصود ما از «مرفوع»، تعریف نخست آن است.

«موقوف» یا «اثر» روایتی است که به صحابی پیامبر یا یکی از اصحاب عترت منتهی می‌شود؛ خواه سندش متصل یا منقطع باشد (شهید ثانی، ۱۴۰۸ق، ص ۱۳۲؛ نووی، ۱۴۲۱ق، ج ۱: ص ۳۶؛ غفاری، ۱۳۶۹، ص ۱۳۲). برخی قرآن‌پژوهان معاصر، روایات مرفوع صحابه در تفسیر را «روایات تفسیری» و روایات موقوف صحابه در تفسیر را «آراء تفسیری» نامیده‌اند (بابایی، ۱۳۹۱، ج ۱: ص ۹۸).

### ۲. تفسیر

تعاریف مختلفی برای «تفسیر» ارائه شده است. به‌گفته راغب، «تفسیر در عرف دانشمندان، کشف معانی قرآن و بیان مراد است؛ خواه به حسب مشکل بودن لفظ و غیر آن باشد، یا به حسب معنای ظاهر و غیر آن» (زرکشی، ۱۴۱۰ق، ج ۲: ص ۲۸۵؛



سیوطی، ۱۴۲۱ق، ج ۲: ص ۴۲۷) استاد معرفت می‌گوید: «تفسیر زدودن ابهام از لفظ دشوار، که در انتقال معنای مقصود، نارسا و دچار اشکال است» (معرفت، ۱۳۸۳، ج ۱: ص ۲۹). برخی دیگر، با تضعیف تعاریف یادشده، این تعریف را پیشنهاد کرده‌اند: «تفسیر صحیح قرآن، بیان ظاهر آیات بر مبنای قرائت صحیح آیات و مفاهیم عرفی و ساختار ادبی کلمه‌ها و قراین متصل به آنها و کشف مراد خدای متعال از ظاهر آیات با توجه به قراین و دلیل‌های منفصل است» (بابایی، ۱۳۹۴، ص ۱۳). به هر حال هدف مفسر، کشف مراد خداوند در آیات قرآن است.

### ۳. صحابه

#### معنای لغوی و اصطلاحی

«صحابه» و «صَحْب» جمع «صاحب»، و «اصحاب» جمع «صَحْب»، در لغت به معنای یار، همراه، رفیق، ملازم و مُعاشِر است (جوهری، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ص ۱۶۲؛ ابن سیده، بی تا، ج ۳: ص ۱۶۶؛ زمخشری، ۱۳۸۶ق، ص ۱۵۳؛ راغب، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ص ۴۷۵). راغب تنها لغت‌شناسی است که «کثرت ملازمت» را معنای عرفی «صاحب» می‌داند (راغب، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ص ۴۷۵). اما اینکه اصطلاح «صحابه» با معنای عرفی‌اش متفاوت است یا نه، نظر یکسانی وجود ندارد. اهل حدیث می‌گویند: «صحابی هر مسلمانی است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را گرچه در یک لحظه کوتاه، دیده است» (نوی، ۱۴۲۱ق، ج ۱: ص ۴۱)، ولی اصحاب فقه و اصول می‌گویند: «صحابی هر مسلمانی است که ملازمتش با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طولانی بوده است» (غزالی، ۱۴۱۷ق، ص ۱۳۱؛ زرکشی، ۱۴۲۱ق، ج ۳: ص ۳۵۹). در این تعاریف وجود یا عدم صفاتی چون «اخلاق نیک»، «علم فراوان»، «کذب» و «نفاق»، خارج از معنای این واژه هستند.

#### تعریف «صحابی» از دیدگاه استاد معرفت

عَلَّامه معرفت تعریف سوم و مضیق‌تری از صحابی ارائه کرده است. وی افزون بر قید «کثرت ملازمت»، شرط صَحَّت اطلاق صحابی را کمال بهره‌مندی علمی و اخلاقی ایشان از پیامبر و بقا بر جاده سلامت پس از رحلت ایشان می‌داند و این عنوان را به فرهیختگان و جمع برجسته‌ای از ملازمان جلیل‌القدر و طراز اوّل

پیامبر ﷺ که آینه‌داران کمالات و دانش و معنویت رسول خدا بوده‌اند، محدود کرده است (معرفت، ۱۳۸۳، ج ۱: ص ۹۸؛ همو، ۱۳۸۷، صص ۲۶ و ۲۸). به باور وی، تعریف جامع و مانع صحابه از نگاه قرآن، اهل بیت علیهم السلام و بزرگان شیعه چنین است: «صحابه جمع صحابی به معنای فرهیختگانی از شیفتگان فخر رسالت است که پروانه‌وار، شمع وجود آن حضرت را فرا گرفته بودند؛ شبانه‌روز از فیض برکات آن جناب بهره وافی می‌بردند؛ در یاری وی همواره کوشا بودند؛ تمام هستی خود را مخلصانه نثار مقدمش می‌کردند؛ در پرورش شجره طیبه اسلام و نشر و پخش تعالیم عالیه قرآن، لحظه‌ای غفلت نمی‌ورزیدند؛ همیشه بیدار و هوشیار بودند تا به بدنه این درخت برومند آسیبی نرسد. آنان نفس نفیس خود را بی‌دریغ در این راه بذل می‌کردند و هیچ‌گاه تعلل نمی‌کردند؛ در سختی‌ها و دشواری‌ها عقب نمی‌نشستند؛ برای تداوم و بارورتر شدن همیشگی اسلام می‌کوشیدند و چون سپری آهنین، جلو هرگونه بدعت و ناروایی می‌ایستادند؛ گرچه به قیمت از دست دادن جانشان تمام می‌شد. صحابه طبق این تعریف، کسانی بودند که بر اثر تربیت مستمر پیامبر اسلام ﷺ، مظهر خلق و خوی آن حضرت گردیدند و جلوه‌گاه علم و حکمت و حامل رسالت جهانی اسلام شدند» (همو، ۱۳۸۷، ص ۲۶).

از نگاه وی، «صحابی به معنای مطلق مصاحب و ملازم رکاب نیست» (همان، ص ۲۵)، بلکه آن‌دسته از اطرفیانی هستند که «در راه کسب معنویت از حضرت بودند و در این راه، با تمام توان می‌کوشیدند و در این کسب فرهیختگی تداوم داشتند» (همان، ص ۲۶). او عنوان فخیم صحابی را تنها شایسته کسانی می‌داند که «بر اثر ملازمت پیوسته، از برکات وجودی آن حضرت بهره‌ها می‌بردند» و «جلوه‌گر اخلاق کریمه آن حضرت گردیده بودند» (همان، ص ۱۹). دلالت صریح این عبارات آن است که عنوان «صحابی» منحصر به گروهی ویژه از شاگردان و تربیت‌شدگان پیامبر ﷺ است و بر غیر ایشان اطلاق نمی‌گردد.

### نقد و بررسی

بر این تعریف اشکالاتی چند به نظر می‌رسد:



۱- تعریف استاد منطبق بر موازین لغت نیست. خصوصیات ایجابی یا سلبی مصادیق صحابه از قبیل وجود اخلاق نیک، علم فراوان و یا نبود کذب و نفاق، خارج از معنای لغوی، عرفی و اصطلاحی این واژه هستند.

۲- کاربرد قرآنی و روایی صاحب و اصحاب، نشان از صحت کاربرد این واژه درباره کسانی که برخوردار از امتیازات علمی و اخلاقی نبوده‌اند، دارد؛ مانند آیه: «... إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا...» (توبه: ۴۰). همچنین برخی روایات پیامبر ﷺ و خاندان پاکش ظهور در اطلاق صحابی بر منافقان، دروغگویان و طبقه غیرفرهیخته عصر پیامبر دارد. مانند روایت نبوی: «يُرَدُّ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَهْطٌ مِنْ أَصْحَابِي فَيُجْلَوْنَ عَنِ الْحَوْضِ فَأَقُولُ يَا رَبِّ أَصْحَابِي يَقُولُونَ إِنَّكَ لَا عِلْمَ لَكَ بِمَا أَخَذُوا بَعْدَكَ إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا عَلَيَّ أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى» (بخاری، ۴۰۱ق، ج: ۷، ص: ۲۰۸؛ مسلم، بی تا، ج: ۷، ص: ۶۸). یا روایت امام علی عليه السلام: «رَجُلٌ مُنَافِقٌ يُظْهِرُ الْإِيمَانَ مُتَّصِعًا بِالْإِسْلَامِ لَا يَتَأْتِمُ وَلَا يَتَحَرَّجُ أَنْ يَكْذِبَ عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مُتَعَمِّدًا فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ مُنَافِقٌ كَذَّابٌ لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ وَلَمْ يُصَدِّقُوهُ وَلَكِنَّهُمْ قَالُوا هَذَا قَدْ صَحِبَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَرَأَاهُ وَسَمِعَ مِنْهُ» (کلینی، ۴۰۷ق، ج: ۱، ص: ۶۲). یا روایت امام باقر عليه السلام: «أَنَّ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ ﷺ قَدِ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ» (کلینی، ۴۰۷ق، ج: ۸، ص: ۲۷۰؛ عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج: ۱، ص: ۲۰۰).

۳- چنانچه «صحابی» حقیقت شرعی یا عنوان فخیم و انحصاری برای آئینه‌داران کمالات پیامبر ﷺ و فرهیختگان پیرامون مقام رسالت است، شایسته آن است که گستره این عنوان فخیم را تنها اهل بیت معصوم پیامبر، یعنی امام علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام که در حقیقت جزء طبقه صحابه بوده‌اند، بدانیم. دلیل این مطلب روایتی موثق از امام صادق عليه السلام از پدران بزرگوارش از پیامبر ﷺ است که واژه «اصحابی» را به اهل بیت علیهم السلام تفسیر کرده‌اند: «فَمَا قَالَ أَصْحَابِي فَقُولُوا بِهِ فَإِنَّمَا مَثَلُ أَصْحَابِي فِيكُمْ كَمَثَلِ النُّجُومِ بِأَيِّهَا أَخَذَ الْهُتْدَى وَبِأَيِّ أَقَاوِيلِ أَصْحَابِي أَخَذْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ وَ اخْتَلَفُ أَصْحَابِي لَكُمْ رَحْمَةٌ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ أَصْحَابِيكَ؟ قَالَ أَهْلُ بَيْتِي» (صفار، ۴۰۴ق، ج: ۱، ص: ۱۱؛ صدوق، ۴۰۳ق، ص: ۱۵۷).

۴- استاد تعریف مضیق خود از صحابه را به بزرگان شیعه نسب داده‌اند که صحیح به نظر نمی‌رسد. شهید ثانی در تعریف صحابی می‌گوید: «صحابی کسی است که پیامبر ﷺ را در حالی که مؤمن به او بوده، ملاقات کرده و مسلمان از دنیا رفته است. گرچه در فاصله ملاقات تا مردن بر اسلام، مرتد شده باشد» (شهید ثانی، ۱۴۰۸ق، ص ۳۳۹). مامقانی قید «کثرت ملازمت» و «تأثیرپذیری از خلق و خوی پیامبر ﷺ» را جزء اقوال شاذ و مردود برشمرده است (مامقانی، بی‌تا، ج ۳: ص ۱۱۴). سید محسن امین نیز عنوان صحابی را بر امثال مروان و مغیره اطلاق کرده و صفت عدالت را از آنان نفی کرده است (امین، ۱۴۰۶ق، ج ۱: ص ۱۱۳).

۵- استاد در جای دیگر، امام علی علیه السلام را به‌عنوان میزان سنجش صحابه معرفی کرده و صفت «صالح» و «طالح» (ناشایست) را در مورد صحابه و تابعان به‌کار برده‌اند (معرفت، ۱۴۱۸ق، ج ۱: ص ۲۲۳). حمل صفت «طالح» بر عنوان «صحابه» با این سخن که «صحابه یا صحابی عنوان فخریمی است که کاربرد آن، جز برای فرهیختگان پیرامون مقام رسالت شایسته نیست» (همو، ۱۳۸۷ش، ص ۱۷)، یا «عنوان فخریمی تنها شایسته کسانی است که پروانه‌وار گرداگرد شمع وجود حضرت ختمی مرتبت را فرا گرفته بودند» (همان، ص ۱۹)، سازگار نیست.

بنابراین قلمرو مفهوم صحابی در لغت و عرف بسی گسترده‌تر از تعریف استاد است و قیود ایشان در تعریف صحابی، فاقد دلیل متقن و موجب خروج از مفهوم لغوی، عرفی و اصطلاحی است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بررسی روایات اهل بیت علیهم السلام در کتاب جامع علوم انسانی

استاد با استناد به ۹ روایت از اهل بیت علیهم السلام در منابع شیعی، اعتبار و حجیت تفسیر صحابه را نتیجه گرفته‌اند که به بیان و بررسی آنها می‌پردازیم.

#### ۱. روایت راوندی در «النوادر»

راوندی با اشاره به سندش در آغاز کتاب «النوادر»، روایتی را از پیامبر ﷺ نقل کرده که فرمود: «وَ أَنَا أُمَّةٌ لِأَصْحَابِي فَإِذَا قُبِضْتُ دَنَا مِنْ أَصْحَابِي مَا يُوعَدُونَ وَ أَصْحَابِي أُمَّةٌ لِأُمَّتِي فَإِذَا قُبِضَ أَصْحَابِي دَنَا مِنْ أُمَّتِي مَا يُوعَدُونَ وَ لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ



ظَاهِرًا عَلَى الْأَذْيَانِ كُلِّهَا مَا دَامَ فِيكُمْ مَنْ قَدَرَانِي» (راوندی، بی تا، ص ۲۳)؛ «و من امان برای اصحابم هستم، و آن گاه که از این جهان بروم، برای آنها نزدیک می شود، آنچه وعده داده شده اند. اصحاب من امان امتم هستند، وقتی ایشان از دنیا بروند، برای امتم آنچه وعده داده شده، نزدیک می گردد، و پیوسته این دین بر همه ادیان پیروز خواهد بود، تا اینکه میان شما کسانی باشند که مرا دیده اند.»

### وجه استدلال

استاد در استدلال به این روایت می گوید: «صحابه پیامبر ﷺ امین نیستند، مگر بدین جهت که حاملان علم پیامبر و گنجینه شریعت نبوی برای همه جهانیان هستند. شاید مقصود پیامبر ﷺ که فرمود: «مَا دَامَ فِيكُمْ مَنْ قَدَرَانِي»، صحابه ای هستند که منبع بودن علم و شریعت رسول خدا ﷺ را درک کرده و از آن بهره کافی برده اند.» (معرفت، ۱۳۸۳، ج ۱: ص ۱۰۲). پس صحابه چون «امنای امت» اند، از دانش و فهم فراوان در دین برخوردارند.

### نقد و بررسی

۱- برخی در اسناد روایات راوندی خدشه کرده اند. محقق خوبی درباره راوندی و کتابش می گوید: «تردیدی در منزلت والا و وثاقت راوندی نیست... ولی اعتبار کتابش برایمان ظاهر نیست؛ زیرا در سندش عبدالواحد بن اسماعیل و محمد بن الحسن التمیمی است که اولی وثاقتش ثابت نبوده و دومی مجهول الحال است.» (خوبی، ۱۳۷۷، ج ۱: ص ۲۲۱).

۲- با چشم پوشی از سند روایت، فقراتی از روایت راوندی (النُّجُومُ أَمَنَةٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ... وَ أَصْحَابِي أَمَنَةٌ لِأُمَّتِي) با بخشی از روایت موثق از امام صادق علیه السلام (فَإِنَّمَا مَثَلُ أَصْحَابِي فِيكُمْ كَمَثَلِ النُّجُومِ) (صفار، ۱۴۰۴، ج ۱: ص ۱۱؛ صدوق، ۱۴۰۳، ص ۱۵۷) هم مضمون است که در آن «اصحابی» به «اهل بیت» علیه السلام تفسیر شده است. این نشان می دهد که مراد از «اصحابی» در حدیث راوندی - که آمنه امت اند - اهل بیت پیامبرند و هیچ دلالتی بر عموم صحابه و یا صحابه غیر معصوم ندارد.



۳- در روایات فراوانی که در آنها تعابیر «لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ ظَاهِرًا» (طوسی، ۱۴۱۱ق، ص ۱۳۳)، «لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ عَزِيزًا مَنِيعًا» و «لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ صَالِحًا» (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۲: صص ۴۷۰ و ۴۷۳) به کار رفته، مربوط به خلفای دوازده گانه پیامبر ﷺ است. این خود قرینه‌ای دیگر است که مقصود از «أصحابی» در روایت راوندی که در آن نیز همین تعابیر به کار رفته، فقط اهل بیت‌اند، نه غیر ایشان.

۴- روایت مورد استدلال استاد فقط در کتاب نوادر آمده است. جایگاهی که در روایت نوادر با تعابیر «أَصْحَابِي أَمَنَةٌ لِأُمَّتِي» و «لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ ظَاهِرًا» برای اصحاب بیان شده، در روایات فراوانی برای اهل بیت علیهم السلام اثبات شده است. کثرت این روایات به حدی است که روایت نوادر توان معارضه با آنها را ندارد. برای مثال شیخ طوسی روایتی را از پیامبر ﷺ نقل کرده که فرمود: «النُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، وَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي، فَإِذَا ذَهَبَتِ النُّجُومُ ذَهَبَ أَهْلُ السَّمَاءِ، وَإِذَا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي ذَهَبَ أَهْلُ الْأَرْضِ» (طوسی، ۱۴۱۴ق، ص ۳۷۹؛ صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱: ص ۲۰۵).

## ۲. روایت کشی از امام صادق علیهم السلام

کشی روایتی را با سندش از اسماعیل بن جابر از امام صادق علیهم السلام از پیامبر ﷺ نقل کرده که فرمود: «يَحْمِلُ هَذَا الدِّينَ فِي كُلِّ قَرْنٍ غُدُولٌ يَنْفُونَ عَنْهُ تَأْوِيلَ الْمُبْطِلِينَ وَ تَحْرِيفَ الْعَالِينَ وَ انْتِحَالَ الْجَاهِلِينَ كَمَا يَنْفِي الْكَبِيرُ حَبْتَ الْحَدِيدِ» (کشی، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ص ۱۰)؛ «بار حفظ این دین را در هر قرن، مردمان عادل‌ی بر دوش دارند که تأویل‌های باطل‌اندیشان و تحریف‌های گزافکاران و برساخته‌های نادانان را از آن دور می‌کنند؛ همان‌گونه که کوره، پلیدی آهن را از آن دور می‌کند.»

### وجه استدلال

استاد این روایت را بدون بیان وجه استدلال به آن، به‌عنوان یکی از دلایل نقلی دال بر امین بودن صحابه ذکر کرده است (معرفت، ۱۳۸۳، ج ۱: ص ۱۰۱)، اما می‌توان این گونه استدلال کرد که مفاد حدیث با توجه به عمومیت «کلّ قرن»، شامل صحابه می‌شود و به قرینه «يَحْمِلُ هَذَا الدِّينَ» و «يَنْفُونَ عَنْهُ تَأْوِيلَ الْمُبْطِلِينَ وَ تَحْرِيفَ الْعَالِينَ وَ انْتِحَالَ الْجَاهِلِينَ»، به علم، خبرویت، فهم و درایت صحابه، و به



قرینه «عَدُوْلٌ»، به وثاقت، عدالت و امانت‌داری ایشان دلالت می‌کند. پس صحابه مورد اعتمادند و تفسیرشان اعتبار علمی و عملی دارد.

### نقد و بررسی

۱- سند روایت ضعیف است. در سند آن، علی بن محمد بن فیروزان قمی است که در منابع رجالی توثیق ندارد. محقق خوبی روایاتی را که وی در سند آن قرار گرفته، تضعیف کرده است (خویی، ۱۳۴۱ق، ج ۱: ص ۲۸۹؛ ج ۱۰: ص ۴۸؛ ج ۲۰: ص ۲۸۷). ضعف سند روایت نمی‌تواند دلیل قطعی بر اثبات حجیت روایات و آرای تفسیری صحابه باشد.

۲- روایت یادشده به قرینه روایات دیگر، مربوط به تبیین جایگاه اهل بیت علیهم‌السلام بوده و مضمون مشترکشان این است که زمین در هیچ زمانی خالی از حجت خدا که دین را از تحریف حفظ نماید، نیست. از این رو شامل صحابه نمی‌شود. الفاظ برخی از این روایات عبارت‌اند از:

الف) مسعدة بن صدقه از امام صادق علیه‌السلام از پدران گرامی‌اش از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل کرده که فرمود: «فِي كُلِّ خَلْفٍ مِنْ أُمَّتِي عَدُوٌّ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، يَنْفِي عَنْ هَذَا الدِّينِ تَحْرِيفَ الْغَالِيْنَ، وَ انْتِحَالَ الْمُبْطِلِيْنَ، وَ تَأْوِيلَ الْجُهَّالِ...» (حمیری، ۱۳۴۱ق، ص ۷۷؛ صدوق، ۱۳۹۵ق، ج ۱: ص ۲۲۱). در این روایت به اهل بیت پیامبر به عنوان «حافظان دین از تحریف» تصریح شده است.

ب) محمد بن حسن بن صفار از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده که فرمود: «فَانظُرُوا عِلْمَكُمْ هَذَا عَمَّنْ تَأْخُذُوْنَهُ فَإِنَّ فِيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي كُلِّ خَلْفٍ عَدُوًّا يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْغَالِيْنَ وَ انْتِحَالَ الْمُبْطِلِيْنَ وَ تَأْوِيلَ الْجَاهِلِيْنَ» (صفار، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ص ۱۰؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ص ۳۲). مولی صالح مازندرانی در تبیین این حدیث می‌گوید: «مقصود از «عدول» در این روایت ائمه علیهم‌السلام هستند. همان کسانی که راسخ در علم‌اند و به الهام الهی و تعلیم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، به تفسیر و تأویل قرآن آگاه‌اند. حقایق را به دلیل پاکی طینت، روشنی ضمیر، خلوص عقیده و کمال بصیرتشان، به عین یقین می‌بینند» (مازندرانی، ۱۳۸۲، ج ۲: ص ۳۲).

همچنین علامه مجلسی می‌گوید: «فی کلّ خلف عدولا» یعنی در هر قرنی؛ زیرا «خَلْف» یک شخص، کسانی‌اند که پس از او می‌آیند. و هر قرنی جانشین قرن پیش از خود است... احتمال دارد مراد از «الخلف» در حدیث، هر طبقه از اولاد ائمه علیهم السلام و مقصود از «عدول»، خود ائمه علیهم السلام به اعتبار زمان باشد. زیرا ایشان «خلف» را به «قرن» تفسیر کرده‌اند. قرن گاهی بر چهل سال، گاهی بر هشتاد سال و گاهی بر صد سال اطلاق می‌شود... و معلوم است که هر صد سال بعد یک معصوم، شامل دو امام معصوم و بیشتر از آن تا غیبت کبری می‌شود... احتمال دیگر این است که مقصود از «عدول»، صیغه مبالغه «عدل» یا به اعتبار بعضی از قرن‌ها باشد. و یا مقصود از «عدول»، هر امام معصوم علیهم السلام همراه با صحابه راستگوش باشد. همچنین ممکن است مقصود از «عدول»، راستگویان از روایان احادیث اهل بیت علیهم السلام و حاملان علوم ایشان باشد» (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ص ۱۰۵).

طبق این بیان، مقصود از «عدول»، اهل بیت علیهم السلام و پیروان ایشان، از جمله صحابه‌اند. پس روایت ظهور در اعتبار فهم و وثاقت صحابی در آثار تفسیری‌اش، از آن جهت که صحابی است ندارد و ارزش مستقلی برای تفسیر صحابی در عرض تفسیر اهل بیت علیهم السلام اثبات نمی‌کند.

ج) در روایتی از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام از پدران گرامی‌اش از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «وَ اِخْتَارَنِي عَلَيَّ جَمِيعَ الْأَنْبِيَاءِ وَ اِخْتَارَ مِنِّي عَلِيًّا وَ فَضَّلَهُ عَلَيَّ جَمِيعِ الْأَوْصِيَاءِ وَ اِخْتَارَ مِنْ عَلِيٍّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ اِخْتَارَ مِنَ الْحُسَيْنِ الْأَوْصِيَاءَ مِنْ وَ لَدِهِ يَنْفُونَ عَنِ التَّنْزِيلِ تَحْرِيفَ الْعَالِينَ وَ اِنْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَ تَأْوِيلَ الْمُضَلِّينَ تَأْسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ وَ هُوَ ظَاهِرُهُمْ وَ هُوَ بَاطِنُهُمْ» (صدوق، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ص ۲۸۱؛ مسعودی، ۱۴۲۶ق، ص ۲۶۸؛ نعمانی، ۱۳۹۷، ص ۶۷؛ حلبی، ۱۴۰۴ق، ص ۴۱۹).

در این روایت فقره «يَنْفُونَ عَنِ التَّنْزِيلِ تَحْرِيفَ الْعَالِينَ وَ اِنْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَ تَأْوِيلَ الْمُضَلِّينَ» که هم‌مضمون با روایت کشتی است، به‌طور صریح بر اهل بیت و جانشینان دوازده‌گانه پیامبر علیهم السلام تطبیق شده و هیچ دلالتی بر اثبات نقش حفظ دین از تحریف برای صحابه ندارد.

د) در بخشی از یک حدیث مفصل از امام عسکری علیه السلام، پیامدهای تأویلات غلط و تفسیرهای نفسانی از دین بیان شده است. امام در این باره، با نقل حدیثی از امام صادق علیه السلام، به بیان نمونه‌ای تاریخی از تحریف‌های معاویه و مقابله عالمانه امام علی علیه السلام با او پرداخته، سپس می‌فرماید: «طُوبَى لِلَّذِينَ هُمْ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَحْمِلُ هَذَا الْعِلْمَ مِنْ كُلِّ خَلْفٍ عُدُوهُ وَ يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْعَالِينَ وَ انْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَ تَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ» (صدوق، ۱۴۰۳ق، ص ۳۵).

در این روایت، شأن حفظ دین از تأویلات ناروا و انواع تحریفات، بر امام علی علیه السلام که افضل صحابه و جزء اهل بیت پیامبرند، منطبق شده است. پس عنوان صحابه هیچ خصوصیتی ندارد و در این روایت هم هیچ سخنی از آن به میان نیامده است.

ه) شیخ مفید در اثبات تداوم امامت پس از امام حسن عسکری علیه السلام، به دلایل عقلی و نقلی از جمله روایت زیر از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ استناد کرده که فرمود: «فِي كُلِّ خَلْفٍ مِنْ أُمَّتِي عَدْلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَنْفِي عَنْ هَذَا الدِّينِ تَحْرِيفَ الْعَالِينَ وَ انْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ» (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۳۲۵).

تفسیر وی از این روایت آن است که زمین هیچ گاه خالی از حجت خدا نیست و از این طریق بر امامت امام زمان علیه السلام استدلال کرده است. پس این روایت درباره بیان جایگاه اهل بیت علیهم السلام است و هیچ دلالتی بر منزلت صحابه و بیان اعتبار تفسیر ایشان ندارد. نتیجه اینکه روایات یادشده، مفسر روایت کشی هستند.

### ۳. روایت امالی طوسی از امام علی علیه السلام

شیخ طوسی با سندش، روایتی را از امام علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: «وَ أُوصِيكُمْ بِأَصْحَابِ بَيْتِكُمْ، لَأَتَسُبُّوهُمْ، وَ هُمْ الَّذِينَ لَمْ يُحْدِثُوا بَعْدَهُ حَدَثًا، وَ لَمْ يَأْتُوا مُحَدِّثًا، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْصَى بِهِمْ» (طوسی، ۱۴۱۴ق، ص ۵۲۳).

### وجه استدلال

این روایت بدون بیان وجه استدلال به آن، در ذیل دلایل نقلی دال بر امانت‌داری صحابه نقل شده است (معرفت، ۱۳۸۳، ج ۱: صص ۱۰۱ و ۱۰۳). البته نویسنده پس

از نقل روایاتی دیگر، در مقام نتیجه‌گیری کلی از آنها می‌گوید: «این روایات مربوط به درایت، علم و فهم صحابی از مبانی دین است» (همان، ص ۱۰۴). شاید ملازمه عدالت و امین بودن صحابی، وجه استدلال نویسنده به این حدیث بوده باشد؛ زیرا منطوق «هم الذین لم یحدثوا بعده حدثاً» نفی گناه کبیره «بدعت‌گذاری در دین» و سخن «بدعت‌آلود» از ساحت صحابه است که تعبیری دیگر از عدالت ایشان است. پس روایات و آرای تفسیری صحابه کاشف از کلام پیامبر ﷺ بوده که لازمه‌اش راستگویی در گفتار و فهمیم بودنشان در مبانی دین است.

### نقد و بررسی

۱- سند روایت به دلیل وجود محمد بن عبدالله ابوالفضل شیبانی، ضعیف است نجاشی (۱۳۶۵، ص ۳۹۶)، شیخ طوسی (۴۲۰، ص ۴۰۱؛ ۱۳۷۳، ص ۴۴۷)، ابن غضائری (۱۴۲۲، ص ۹۸-۹۹) و علامه حلی (۱۴۰۲، صص ۲۵۲ و ۲۵۶) او را تضعیف کرده‌اند. نجاشی می‌گوید: «دیدم بزرگان اصحابمان او را مورد طعنه قرار می‌دادند و تضعیفش می‌کردند». همچنین در منابع رجالی نام «الفضل بن محمد بن المسیب» ذکر نشده و «هَارُونَ بْنُ عَمْرٍو بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْمَجَاشِعِيِّ» هم توثیق نشده است.

۲- نویسنده پس از تعریف صحابی، با استناد به احادیث عترت علیهم السلام، روایات موقوف صحابه را به اخبار حسنی ایشان ملحق کرده، عدالت و خبرویت صحابه و حجیت و اعتبار تفاسیرشان را نتیجه گرفته است (معرفت، ۱۳۸۳، ج ۱: ص ۹۸-۱۰۵). اما اولاً اگر مقصود استاد از صحابه، افراد خاص و انگشت‌شماری مانند امیرالمؤمنین علیهم السلام باشد، به این معنا که عادل و عالم بوده‌اند، در این صورت ثمره‌ای برای نزاع نخواهد بود. اما اگر هدف پژوهش، اثبات اصل کلی عدالت و خبرویت همه صحابه باشد تا در مقام شک در اعتبار آرای تفسیری یک صحابی، بدان استناد شود، سودمند خواهد بود. به نظر می‌رسد ادله استاد متناسب با ادعای عدالت و خبرویت همه صحابه هست و هیچ سنخیتی با تعریف حداقلی و مضیق ایشان از صحابه ندارد.

ثانیاً اگر در حدیث یادشده، «أَصْحَابَ نَبِيِّكُمْ» موضوع، «لَا تَسُبُّوهُمْ» (حرمت سب صحابه) حکم، و جمله حالیه «وَهُمُ الَّذِينَ لَمْ يُحْدِثُوا بَعْدَهُ حَدَثًا» به منزله وصف موضوع باشد، این بحث اصولی مطرح می‌شود که آیا این وصف، «حیثیت تقیدیه» برای



موضوع است که نتیجه‌اش، مقید بودن حرمت سبّ به صحابه غیر بدعت‌گذار باشد؟ و با توجه به وجود مفهوم برای وصفی که علت منحصراً حکم است، حرمت سبّ هم از صحابه بدعت‌گذار منتفی می‌شود؟ یا اینکه این وصف، «قید الموضوع» و «حیثیت تعلیلیه» است که نتیجه‌اش بقای حکم حرمت سبّ به اطلاقش و شمولیت آن، حتی نسبت به صحابه بدعت‌گذار خواهد بود؟ ظاهر جمله «لم یحدثوا» در روایت طوسی به قرینه دیگر روایات، «حیثیت تقییدیه» آن و انتفای حکم «لا تسبّوهم» نسبت به صحابه بدعت‌گذار در دین است. پس مفاد این حدیث دلالتی بر حرمت سبّ همه صحابه و عدالت همه ایشان ندارد و در این باره باید به دیگر ادله رجوع کرد.

ثالثاً صریح روایات مشابه، دسته‌بندی صحابه به حافظان دین و بدعت‌گذاران، و تأکید بر رعایت حقوق و حرمت دسته نخست از ایشان است. در روایتی صحیح السنن (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۳: ص ۸۳) از امام علی ع این گونه نقل شده است: «اللّٰهُ اللّٰهُ فِی اصْحَابِ نَبِیِّکُمْ الَّذِیْنَ لَمْ یُحْدِثُوا حَدَثًا وَ لَمْ یُؤْوُوا مُحَدِّثًا فِیْنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِہٖ وَسَلَّمَ اَوْصَى بِہِمَّ وَ لَعَنَ الْمُحَدِّثَ مِنْہُمْ وَ مِنْ غَیْرِہِمَّ وَ الْمُؤْوِیَ لِلْمُحَدِّثِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷: ص ۵۲؛ صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۴: ص ۱۹۱؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۹: ص ۱۷۷؛ سلیم‌بن قیس، ۱۴۰۵ق، ج ۲: ص ۹۲۶).

زیاده این روایت نسبت به امالی طوسی، عبارت «وَ لَعَنَ الْمُحَدِّثَ مِنْہُمْ وَ مِنْ غَیْرِہِمَّ وَ الْمُؤْوِیَ لِلْمُحَدِّثِ» است که دلالت صریح بر نفرین صحابه بدعت‌گذار دارد. پس لزوم احترام به صحابه که یک مصداقش پذیرش گفتارشان است، شامل همه آنان نمی‌شود. بنابراین عدالت صحابه کلیت و کارایی برای اعتباربخشی به روایات موقوف ایشان ندارد.

رابعاً دلالت مطابقی و مقصود اصلی روایت طوسی، نهی از سبّ صحابه است. جمله «الذین لم یحدثوا» مقصود تبعی است، نه بالذات. روایت در مقام بیان این مطلب که همه صحابه عادل‌اند یا اینکه هیچ یک از ایشان، نسبت دروغ به پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْہِ وَآلِہٖ وَسَلَّمَ نمی‌دهند و روایات موقوفشان به منزله مرفوعات ایشان است، نیست.

خامساً به فرض ظهور روایت امالی در عدالت صحابه، دلالت بر لزوم پذیرش اخبار حسّی ایشان می‌کند. پذیرش آرای تفسیری صحابه و یا روایاتی که اجتهادی بودن آن

محتمل است، نیازمند احراز خبرویت صحابی است. هیچ ملازمه‌ای میان عدالت و خبرویت نیست و روایت امالی به فرض تمامیت دلالتش، فقط عدالت و وثاقت صحابه را بیان می‌کند، نه خبرویت ایشان را؛ در حالی که نویسنده، این روایت را ذیل ادکه درایت، علم و فهم صحابی قرار داده است (معرفت، ۱۳۸۳، ج ۱: ص ۱۰۴).

#### ۴. روایت ابوالفتوح رازی از امام رضا علیهما السلام

نویسنده از ابوالفتوح رازی روایتی را از امام رضا علیهما السلام از امام صادق علیهما السلام نقل کرده که فرمود: «اجتمع آل محمد علی الجهر ببسم الله الرحمن الرحيم و علی قضاء ما فات من الصلوة فی اللیل بالنهار، و علی قضاء ما فات فی النهار باللیل، و علی أن یقولوا فی اصحاب النبی ﷺ أحسن قول» (معرفت، ۱۳۸۳، ج ۱، ۱۰۳؛ رازی، ۱۴۰۸، ج ۱: ص ۵۰).

#### وجه استدلال

استاد وجه استدلال به این روایت را برای اثبات امانت‌داری و خبرویت صحابه در تفسیر بیان نکرده است. ولی ممکن است گفته شود که اجماع اهل بیت علیهم السلام بر لزوم گفتن بهترین گفتار درباره صحابه، کاشف از مقام والای علمی و عملی ایشان است. پس تفسیر صحابه ارزش و اعتبار علمی دارد.

#### نقد و بررسی

- ۱- این روایت مرسل بوده و در هیچ یک از منابع روایی و تفسیری، به جز کتاب ثعلبی نقل نشده است.
- ۲- ابوالفتوح (م ۵۵۶ق) سندش را به امام رضا علیهما السلام ذکر نکرده است. گویا مصدرش، تفسیر «الکشف و البیان» ثعلبی (م ۴۲۷ق) بوده است. سند روایت ثعلبی این گونه است: «حدثنا الحسن بن محمد، حدثنا أبونصر منصور بن عبدالله الاصفهانی، حدثنا أبو القاسم الاسکندرانی، حدثنا أبو جعفر الملطی عن علی بن موسی الرضا عن أبیه عن جعفر بن محمد أنه قال...» (ثعلبی، ۱۴۲۲ق، ج ۱: ص ۱۰۶). نام منصور بن عبدالله اصفهانی و ابوالقاسم اسکندرانی در منابع رجالی ذکر نشده و بدین جهت سند آن ضعیف است.



۳- میان متن روایت ابوالفتوح و ثعلبی اختلاف است. ثعلبی آن را با عبارت «علی أن یقولوا فی أبی بکر و عمر أحسن القول و فی صاحبهما» (ثعلبی، ۱۴۲۲ق، ج: ۱، ص: ۱۰۶)، و ابوالفتوح به صورت «علی أن یقولوا فی اصحاب النبی ﷺ» (أحسن قول) (رازی، ۱۴۰۸ق، ج: ۱، ص: ۵۰) نقل کرده‌اند.

۴- محدث نوری روایت را از ابوالفتوح و بدون «علی ان یقولوا فی اصحاب النبی ﷺ...» نقل کرده است (نوری، ۱۴۰۸ق، ج: ۴، ص: ۱۸۹).

۵- به فرض اینکه در نسخه اصلی، «علی أن یقولوا فی أصحاب النبی ﷺ» أحسن قول» باشد، به قرینه روایات دیگر شامل همه صحابه نمی‌شود. مانند احادیث معتبر نبوی ﷺ که دلالت صریح بر نکوهش برخی صحابه دارد. نظیر این حدیث که پیش‌تر بیان شد: «یرد علی یوم القیامه رهط من اصحابی...» (بخاری، ۱۴۰۱ق، ج: ۷، ص: ۲۰۸؛ مسلم، بی‌تا، ج: ۷، ص: ۶۸). یا روایتی دیگر از ایشان که فرمود: «فی اصحابی اثنا عشر مناقفاً فیهم ثمانیة لا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط» (مسلم، بی‌تا، ج: ۸، ص: ۱۲۲). این دو روایت که در منابع معتبر اهل سنت نقل شده، به‌صراحت دلالت بر نفاق برخی صحابه و بازگشتشان به عقاید جاهلی می‌کند. پس روایت ابوالفتوح نه سند و نه دلالتش، قابل استناد برای اثبات اعتبار مطلق تفسیر صحابه نیست.

۶- به فرض تمامیت دلالت روایت بر اعتبار تفسیر صحابه، مربوط به عده محدودی از ایشان است و مقصود از «اصحاب النبی»، به قرینه روایات دیگر، خصوص اهل بیت ﷺ است.

### ۵. حدیث نجوم

شیخ صدوق در روایتی موثق به سندش از اسحاق بن عمّار از امام صادق علیه السلام از پدران گرامی‌اش از رسول خدا ﷺ نقل کرده که فرمود: «وَمَا لَمْ یکنْ فِیهِ سَنَةٌ مِّنْیَ فَمَا قَالَ اصْحَابِی فَقُولُوا بِهِ فَإِنَّمَا مَثَلُ اصْحَابِی فِیکُمْ کَمَثَلِ النُّجُومِ بِأَیْهَا أُخِذَ اهْتَدِی» (صدوق، ۱۴۰۳ق، ص: ۱۵۶؛ معرفت، ۱۳۸۳، ج: ۱، ص: ۱۰۳).



## وجه استدلال

نویسنده وجه استدلالش به این روایت را بیان نکرده است، اما می‌توان از تشبیه اصحاب به ستارگان درخشان حدس زد که صحابه هدایت‌کننده به راه مستقیم و نجات‌دهنده از گمراهی در تاریکی کفر و گناه هستند. لازمه چنین جایگاهی این است که صحابه نسبت به دین عالم، عامل، فهیم و خبیر، و در مقام عمل عادل و صادق باشند. پس طبق مفاد حدیث نجوم، خبرویت و وثاقت صحابه در آثار تفسیری‌شان اثبات می‌شود.

## نقد و بررسی

شگفت‌آور است که استاد ادامه روایت را نقل نکرده است! در ادامه این روایت آمده است: «وَبَأَى أَقَاوِيلِ أَصْحَابِي أَخَذْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ وَ اِخْتَلَفُ أَصْحَابِي لَكُمْ رَحْمَةً فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ أَصْحَابُكَ؟ قَالَ أَهْلُ بَيْتِي». در ادامه روایت، واژه «اصحابی» به «اهل بیت (علیهم‌السلام)» تفسیر و بدان محدود شده است. همچنین وجه تشبیه به نجوم، شامل غیر معصوم نمی‌شود؛ زیرا اولاً اهل بیت (علیهم‌السلام) با توجه به معنای لغوی صحابی، همراهان واقعی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) هستند و عنوان صحابی در حقیقت بر ایشان صدق می‌کند. ثانیاً چون هدایت کامل تنها به دست معصوم محقق می‌شود، از این رو مقصود از «اصحابی» در این روایت، فقط معصومان (علیهم‌السلام) را شامل می‌شود؛ زیرا عمل به همه گفتار صحابه، حتی آن بخش از سخنانی که متعارض هستند، مایه رحمت و هدایت مردم برشمرده شده است. چنین مطلبی تنها در گفتار معصوم (علیهم‌السلام) قابل تصور است. شیخ صدوق ذیل این روایت می‌گوید: «اهل بیت (علیهم‌السلام) هیچ اختلافی در گفتارشان نیست. ولی چون گاه در مقام صدور حکم واقعی و گاه فتوای تقیه‌ای به شیعه هستند، از این جهت ممکن است کلامشان در ظاهر متعارض باشد. این اختلاف که ناشی از شرایط تقیه است، برای شیعه مایه رحمت است» (صدوق، ۱۴۰۳ق، ص ۱۵۷).

با وجود این، استاد معرفت در جای دیگر این روایت را این گونه تضعیف کرده است: «شیخ صدوق در معانی الاخبار، پس از نقل روایت «فَأَيْنَمَا مَثَلُ أَصْحَابِي فِيكُمْ...»، می‌افزاید: «فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ أَصْحَابُكَ؟ قَالَ: أَهْلُ بَيْتِي» این قسمت روایت از



«غیاث بن کلوب» نقل شده است که فردی مجهول الهویه و هیچ گونه توثیقی ندارد» (معرفت، ۱۳۸۷ق، ص ۷۵). اما اشکال ایشان که برگرفته از شوشتری (۱۴۱۰ق، ج ۸: ص ۳۵۵) است، صحیح به نظر نمی آید؛ زیرا غیاث بن کلوب از جمله کسانی است که شیخ طوسی او را عامی مذهب دانسته و خبر از اتفاق شیعه بر عمل به روایات او در صورت عدم معارض داده است (طوسی، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ص ۱۴۹). مجلسی اوّل حدیث غیاث را در شمار احادیث موثّق قرار داده است (محمدتقی مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۳: ص ۳). محقق خوبی با استناد به عبارت طوسی، حکم به وثاقت غیاث کرده است (خویی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۴: ص ۲۵۴). مامقانی نیز کلام طوسی را از جمله اسباب و امارات مدح راوی برشمرده است (مامقانی، بی تا، ج ۳: صص ۷۷ و ۷۹). افزون بر این، در فرض پذیرش تضعیف حدیث نجوم، دیگر استناد استاد به آن برای اثبات خبرویت و وثاقت صحابه وجهی نخواهد داشت.

پس طبق مفاد این روایت، تنها گفتار اهل بیت علیهم السلام (تفسیری و غیر تفسیری) معتبر، حجّت و مایه هدایت است. یا اینکه روایت هیچ دلالتی (نفیاً و اثباتاً) بر اعتبار تفسیر صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نداشته، استدلال به آن برای اثبات عدالت و خبرویت صحابه ناتمام است.

## ۶. روایت عیون أخبار الرضا علیه السلام

شیخ صدوق روایتی را به سندش از موسی بن نصر رازی از امام رضا علیه السلام نقل کرده که فرمود: «سُئِلَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَيِّهِمْ أَقْتَدِيْتُمْ أَهْتَدِيْتُمْ وَعَنْ قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَعُوا لِي أَصْحَابِي فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا صَحِيحٌ يُرِيدُ مَنْ لَمْ يُغَيِّرْ بَعْدَهُ وَ لَمْ يُبَدِّلْ» (صدوق، ۱۳۷۸، ج ۲: ص ۸۷؛ معرفت، ۱۳۸۳، ج ۱: ص ۱۰۴).

### وجه استدلال

استاد معرفت این حدیث را بدون بیان استدلال نقل کرده است. اما به نظر می رسد در این روایت، لازمه اینکه امام علیه السلام روایت نبوی «أصحابی كالنجوم» و «دعوا لی أصحابی» را صحیح دانسته اند، اثبات خبرویت، درایت و وثاقت صحابه در آثار تفسیری شان باشد.

۱- سند روایت به دلیل ناشناخته بودن و عدم ذکر نام راویان در منابع رجالی شیعه ضعیف است. آری! با توجه به این سخن ابن حبان از دانشمندان رجال اهل سنت درباره موسی بن نصر الرازی: «موسی بن نصر رازی از عقلای «ری» و در نقل حدیث، راستگوست... اصحاب ما از او روایت کرده‌اند» (ابن حبان، ۱۴۰۱ق، ج ۹: ص ۱۶۳؛ ابن حجر، ۱۳۹۰، ج ۶: ص ۱۳۴)، گمان می‌رود که موسی بن نصر رازی از عالمان اهل تسنن بوده است. سؤال راوی و پاسخ متناسب امام علیه السلام، مؤیدی بر این احتمال است.

۲- ظاهر روایت، پرسش از امام رضا علیه السلام درباره دو حدیث نبوی صلی الله علیه و آله است. نخست «أصحابی کالنجوم» است که طبق بیان امام علیه السلام، محدود به کسانی است که دین را تغییر نداده‌اند. روایت دوم، حدیث نبوی صلی الله علیه و آله «دعوا لی أصحابی» است که به گفته سیوطی، پیامبر صلی الله علیه و آله خالد بن ولید را از دشنام دادن عبدالرحمن بن عوف در نزاعی که میانشان پیش آمد، نهی کرده‌اند. وی در تأیید این معنا، نزاع دیگری را نقل می‌کند که در آن زبیر به عبدالرحمن دشنام داد. خالد به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای پیامبر! تو مرا از ناسزاگویی به عبدالرحمن نهی کردی، در حالی که زبیر به او دشنام می‌دهد (سیوطی، ۱۴۱۶ق، ص ۸۷). از این عبارت برمی‌آید که خالد از «دعوا لی أصحابی»، نهی پیامبر صلی الله علیه و آله از سب صحابه را فهمیده است. اما آیا حکم آن عام است، یا اینکه شامل برخی از صحابه می‌شود؟ تفسیر رایج در زمان امام رضا علیه السلام از این حدیث نبوی، عمومیت نهی بوده است. امام رضا علیه السلام ضمن تأیید اجمالی متن روایت، عمومیت نهی از سب را رد کرده، آن را مقید به صحابه‌ای که هیچ بدعتی در دین نگذارده‌اند، کرده‌اند. از این رو سخن امام ناظر به بیان محدوده نهی پیامبر صلی الله علیه و آله از جهت عمومیت و تخصیص یا اطلاق و تقیید آن است. پس اولاً حدیث «دعوا لی أصحابی» ناظر به لزوم حفظ عفت کلام درباره صحابه ایشان است که هیچ تلازمی میان آن و اثبات اعتبار تفسیر صحابی و جایگاه ویژه برای ایشان نیست. ثانیاً حرمت دشنام شامل صحابه بدعت‌گذار نمی‌شود.



۳- چه بسا مراد امام از «اصحاب»، همان اهل بیت علیهم السلام باشد که با توجه به سنی بودن مخاطبشان، بدون بیان مصداق حقیقی اصحاب و رعایت تقیه، به عبارت «مَنْ لَمْ يُعَيِّرْ بَعْدَهُ وَ لَمْ يُبَدِّلْ» بسنده کرده‌اند.

#### ۷. روایت «حلف به طلاق»

شیخ صدوق به سندش از محمدبن اسحاق طالقانی، از امام رضا علیه السلام این گونه نقل می‌کند: «قَالَ: حَلَفَ رَجُلٌ بِخُرَّاسَانَ بِالطَّلَاقِ أَنْ مَعَاوِيَةَ لَيْسَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَيَّامَ كَانَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَا فَافْتَى الْفُقَهَاءُ بِطَلَّاقِهَا فَسُئِلَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَافْتَى أَنَّهَا لَا تُطَلِّقُ فَكَتَبَ الْفُقَهَاءُ رُقْعَةً وَ أَنْفَذُوهَا إِلَيْهِ وَ قَالُوا لَهُ مِنْ أَيْنَ قُلْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّهَا لَمْ تُطَلِّقْ فَوْقَ عَالِيَةَ فِي رُقْعَتِهِمْ قُلْتُ هَذَا مِنْ رَوَايَتِكُمْ عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِمَسَلَمَةَ يَوْمَ الْفَتْحِ وَ قَدْ كَثُرُوا عَلَيْهِ أَنْتُمْ خَيْرٌ وَ أَصْحَابِي خَيْرٌ وَ لَا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ فَأَمَطَ الْهِجْرَةَ وَ لَمْ يَجْعَلْ هَوْلًا أَصْحَابًا لَهُ قَالَ فَارْجِعُوا إِلَيَّ قَوْلِهِ» (صدوق، ۱۳۷۸، ج ۲: ص ۸۷؛ معرفت، ۱۳۸۳، ج ۱: ص ۱۰۴).

«شخصی در خراسان - روزگاری که امام رضا علیه السلام آنجا اقامت داشت- سوگند خورد که زنم مطلقه باشد اگر راست نگویم که معاویه از اصحاب رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نبود! پس فقهای آنجا فتوا به طلاق زنش دادند. از آن حضرت پرسیدند، فرمود: زنش مطلقه نیست. فقها نامه‌ای به آن حضرت نگاشتند که در آن نوشته بود: به چه دلیل گفته‌ای آن زن مطلقه نیست ای پسر رسول خدا؟! حضرت در پاسخ نامه آنان مرقوم فرمود: این را از روایتی که خودتان از ابوسعید خدری نقل کرده‌اید، می‌گویم که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بعد از فتح مکه به کسانی که در آن هنگام گرداگردش را فرا گرفته بودند و اظهار اسلام کردند، فرمود: شما از خوبانید و اصحاب من نیز از نیکان‌اند، ولی پس از فتح هجرتی نیست، و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هجرت بعد از فتح را باطل گردانید، و آنان را جزء اصحاب نگردانید، پس فقها از فتوای خود برگشته و قول امام را پذیرفتند.»

#### وجه استدلال

استاد معرفت ذیل این حدیث می‌گوید: «این روایت زیباترین اشاره به وجه خروج امثال معاویه - که هم بدعت‌گذار در دین بودند و هم بدعت‌گذاران را

پشتیبانی می‌کردند- از گروه صحابه جلیل‌القدر دارد. زیرا بدعت‌گذاری این افراد در دین و تخلف آنان از مشی و سنت پیامبر ﷺ، کاشف از ثابت قدم بودنشان در باورهای جاهلیت دارد و نشان می‌دهد که ایمان هنوز به قلبشان رسوخ نکرده است. این عده اسلام را نه با رغبت که از روی ناچاری پذیرفته‌اند. به همین خاطر رسول خدا ﷺ از اطلاق لفظ صحابی که دارای معنای فخیمی است، خودداری کرده‌اند.» (معرفت، ۱۳۸۳، ج ۱: ص ۱۰۴).

مفاد این سخن آن است که خروج امثال معاویه از عنوان صحابی به دلیل بدعت‌گذاری‌شان در دین، کاشف از مبراً بودن صحابه از انحرافات است. پس صحابه نسبت به مبانی دین آگاه و خبره‌اند و تفسیر ایشان اعتبار علمی دارد.

#### نقد و بررسی

۱- سند روایت به دلیل ناشناخته بودن و عدم ذکر نام راویان در منابع رجالی شیعه، ضعیف است.

۲- در فقه اهل بیت علیهم السلام حلف به طلاق منعقد نمی‌شود. محقق حلی می‌گوید: «و لا تنعقد الیمین بالطلاق و لا بالعتاق» (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۳: ص ۱۳۱؛ همو، ۱۴۱۸ق، ج ۱: ص ۲۰۷). از ظاهر کلام شیخ طوسی (۱۳۸۷، ج ۶: ص ۲۰۴) و علامه حلی برمی‌آید که بطلان «حلف به طلاق» اجماع فقهای شیعه است. علامه می‌گوید: «الحلف بالطلاق عندنا باطل» (علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۳: ص ۷۰). پس سوگند به اینکه اگر معاویه صحابی باشد همسرش را طلاق می‌دهد، باطل است؛ خواه معاویه صحابی باشد یا نباشد. به سخن دیگر، حکم بطلان «حلف به طلاق» دائر مدار صحابی نبودن معاویه نیست. چنین حلفی در فقه اهل بیت علیهم السلام حتی اگر صحابی هم باشد، باطل است. از این رو هدف امام علی علیه السلام جلوگیری از وقوع طلاق همسر سوگند خورنده با استناد به مقبولات خصم در مقام احتجاج است. این به معنای تأیید امام رضا علیه السلام بر صدور آن حدیث نبوی ﷺ نیست. به خصوص اینکه امام در مقام احتجاج، از عبارت «هَذَا مِنْ رِوَايَتِكُمْ» استفاده کرده‌اند. بنابراین رویکرد اصلی امام در این روایت، بیان بطلان «حلف به طلاق» است که در مقام محاجّه، به



روایتی نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که مقبول مخالفان بوده، استدلال کرده‌اند. نه اینکه غرض ایشان اثبات درایت و علم صحابی باشد.

۳- مفاد «لَا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ» که در حدیث رضوی عَلَيْهِ السَّلَام بدان احتجاج شده، محتمل در دو معناست: ۱- ثواب هجرت پیش از فتح مکه بسیار برتر از فضیلت هجرت بعد از فتح است. مسلمانانی که پیش از فتح، از دارالکفر به دارالاسلام هجرت کردند، فضیلتی دوچندان نسبت به دیگران دارند. ۲- چون مکه پس از فتح به دارالاسلام تبدیل شد، دیگر هجرت از مکه به سوی دارالاسلام معنا ندارد (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۰: ص ۱۰؛ نووی، ۱۴۲۱ق، ج ۵: ص ۱۷۳). پس معاویه و کسانی که پس از فتح مکه اسلام آورده‌اند، فضیلت ایمان‌آوردگان پیش از فتح را ندارند. این معنا همان طور که امتیازی را برای معاویه ثابت نمی‌کند، برای هجرت‌کنندگان پیش از فتح نیز، بیش از ثواب و فضیلت هجرت، اثبات منزلت علمی و عملی نمی‌کند. پس هیچ ملازمه‌ای میان وجود فضیلت هجرت برای صحابه مهاجر و وجود درایت و فهم و علم و خبرویت در ایشان نیست. در نتیجه این روایت هیچ ظهوری در وثاقت و خبرویت صحابه و اعتبار علمی تقسیر ایشان ندارد.

#### ۸. روایت کلینی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام

کلینی روایتی را به سند حسن (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ص ۲۱۶) و به اسنادش از منصور بن حازم از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل کرده که فرمود: «قُلْتُ فَأَخْبَرَنِي عَنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَدَقُوا عَلَيَّ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمْ كَذَبُوا؟ قَالَ بَلْ صَدَقُوا» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ص ۶۵؛ معرفت، ۱۳۸۳، ج ۱: ص ۱۰۵).

#### وجه استدلال

استاد ذیل این حدیث می‌نویسد: «امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام حکم کلی نسبت به صحابه بیان فرمود و آن اینکه ایشان در نقل حدیث از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ راستگویند، نه دروغگو و هیچ اتهامی در نقل حدیث متوجه ایشان نیست. این خود گواهی آشکار است به اینکه صحابه در انجام رسالت الهی دارای منزلتی بس والا هستند.» وی این

روایت را دلیل صدق و وثاقت صحابه در نقل حدیث می‌داند (معرفت، ۱۳۸۳، ج ۱: ص ۱۰۴).

### نقد و بررسی

۱- وجود احتمالات معنایی در این حدیث مانع از ظهور آن در مدعا می‌شود. ممکن است مقصود پرسشگر از «فَأَخْبِرْنِي عَنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ»، خصوص صحابه‌ای باشد که متصف به ایمان، تقوا و محافظت از احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده‌اند، نه مطلق صحابه (صالح مازندرانی، ۱۳۸۲، ج ۲: ص ۳۹۷). وی درباره علت اختلاف احادیث صحابه عادل و صادق سؤال کرده و امام علیه السلام هم مطابق با اعتقاد راوی پاسخ داده است. در این احتمال، «صدقوا» که پاسخ امام صادق علیه السلام به پرسشگر است، شامل همه صحابه نمی‌شود.

ممکن است مقصود پرسشگر، مطلق صحابه، اما مراد جدی امام علیه السلام از «صدقوا»، بعضی صحابه بوده است، ولی برای حفظ جان او از شر مخالفان، یا جلوگیری از نشر اسرار، بدون تفصیل، پاسخ داده‌اند (آصف شیرازی، ۱۴۳۰ق، ص ۲۷۵). علامه مجلسی این معنا را اظهر از معنای اول دانسته و روایت را حمل بر تقیه کرده است (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ص ۲۱۶).

۲- این سخن که همه صحابه در نقل سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم راستگو و مبرای از اتهام‌اند، با روایات اهل بیت علیهم السلام سازگار نیست و نمی‌توان چنین سخنی را به اهل بیت علیهم السلام نسبت داد. کلینی روایت مفصلی را به سند معتبر (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ص ۲۱۰) و با مضمونی صحیح، مقبول و مشهور (صالح مازندرانی، ۱۳۸۲، ج ۲: ص ۳۷۴) از سلیم بن قیس از امام علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: «وَقَدْ كَذَبَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم عَلَى عَهْدِهِ حَتَّى قَامَ خَطِيبًا فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكُذَّابَةُ فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ ثُمَّ كَذَبَ عَلَيَّ مِنْ بَعْدِهِ وَ إِنَّمَا أَتَاكُمْ الْحَدِيثُ مِنْ أَرْبَعَةِ لَيْسَ لَهُمْ حَامِسٌ: رَجُلٌ مُنَافِقٌ يُظْهِرُ الْإِيمَانَ مُتَّصِعًا بِالإِسْلَامِ لَا يَتَنَاءَمُ وَ لَا يَتَحَرَّجُ أَنْ يَكْذِبَ عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم مُتَعَمِّدًا فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ مُنَافِقٌ كَذَّابٌ لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ وَ لَمْ يُصَدِّقُوهُ وَ لَكِنَّهُمْ قَالُوا هَذَا قَدْ صَحِبَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ رَأَاهُ وَ سَمِعَ مِنْهُ وَ أَخَذُوا عَنْهُ وَ



هُمْ لَا يَعْرِفُونَ حَالَهُ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ص ۶۲)؛ «در زمان پیغمبر ﷺ مردم بر حضرتش دروغ بستند تا آنکه میان مردم به سخنرانی ایستاد و فرمود: «ای مردم! همانا دروغ‌بندان بر من زیاد شده‌اند. هر که عمداً به من دروغ بزند، باید جایگاه خود را دوزخ داند.» سپس بعد از او هم بر او دروغ بستند. همانا حدیث از چهار طریقی که پنجمی ندارد به شما می‌رسد. اول: منافقی که تظاهر به ایمان می‌کند و اسلام ساختگی دارد و از دروغ بستن عمدی به پیغمبر پروا ندارد و آن را گناه نمی‌شمارد، اگر مردم بدانند که او منافق و دروغ‌گوست، از او نمی‌پذیرند و تصدیقش نمی‌کنند، اما می‌گویند این شخص مصاحب پیغمبر بوده و او را دیده و از او شنیده است! مردم بدون آگاهی از حال او، از او (حدیث) دریافت می‌کنند.»

فقرات این روایت: «أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكُذَّابَةُ»، «وَقَدْ كَذَبَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى عَهْدِهِ» و «وَلَكِنَّهُمْ قَالُوا هَذَا قَدْ صَحِبَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَرَأَاهُ وَسَمِعَ مِنْهُ» ظهور، بلکه صراحت دارد که برخی صحابه در زمان حیات پیامبر ﷺ به ایشان دروغ می‌بسته‌اند. شاهد یا مؤید این مطلب، روایتی است از پیامبر ﷺ که در منابع معتبر اهل سنت نقل شده است: «عن ربعي بن حراش أنه سمع علياً رضي الله عنه يخطب قال قال رسول الله ﷺ لا تكذبوا علياً فإنه من يكذب علياً يلج النار» (مسلم، بی تا، ج ۱: ص ۷؛ بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۱: ص ۳۵؛ ابن ماجه، بی تا، ج ۱: ص ۱۳؛ ترمذی، ۱۴۰۳ق، ج ۴: ص ۱۴۲؛ حاکم نیشابوری، بی تا، ج ۲: ص ۱۳۸). پیامبر ﷺ در این روایت مسلمانانی را که در طبقه صحابه بوده‌اند، از دروغ بستن به خود، به شدت نهی کرده‌اند. صیغه نهی «لا تکذبوا» کاشف از وقوع افترای برخی صحابه به پیامبر ﷺ است. پس این مطلب که «همه صحابه در نقل روایاتشان صادق بوده‌اند» و «هیچ یک از ایشان متهم به دروغ بستن به پیامبر ﷺ نیست» (معرفت، ۱۳۸۳، ج ۱: ص ۱۰۵)، صحیح نیست.

## ۹. روایت سلیم بن قیس از امام علی عليه السلام

کلینی روایت طولانی را به اسنادش از سلیم بن قیس از امام علی عليه السلام نقل کرده است. سلیم درباره علت اختلاف احادیثی که صحابه از پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند، سؤال کرده است: «در دست مردم مطالبی از تفسیر قرآن و احادیث پیغمبر عليه السلام



می بینم که شما با آنها مخالفید و همه را باطل می دانید، آیا عقیده دارید که مردم عمداً به رسول خدا دروغ می بندند و قرآن را تفسیر به رأی می کنند؟» امام علی علیه السلام در پاسخ، صحابه راوی را به چهار دسته تقسیم کرده اند. نخست منافقانند که توصیف آنان بیان گردید. و اما گروه دیگر: «و رَجُلٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ شَيْئاً لَمْ يَحْمِلْهُ عَلَى وَجْهِهِ وَ وَهَمَ فِيهِ وَ لَمْ يَتَعَمَّدْ كَذِباً فَهُوَ فِي يَدِهِ يَقُولُ بِهِ وَ يَعْمَلُ بِهِ وَ يَرُوبِهِ فَيَقُولُ أَنَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آتَى بِهِ ... وَ رَجُلٌ ثَالِثٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آتَى بِهِ شَيْئاً أَمَرَ بِهِ ثُمَّ نَهَى عَنْهُ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ أَوْ سَمِعَهُ يَنْهَى عَنْ شَيْءٍ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ فَحَفِظَ مَنْسُوخَهُ وَ لَمْ يَحْفَظِ النَّاسِخَ ... وَ آخَرَ رَابِعٍ لَمْ يَكْذِبْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آتَى بِهِ مُبْعِضٌ لِلْكَذِبِ خَوْفاً مِنَ اللَّهِ وَ تَعْظِماً لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آتَى بِهِ لَمْ يَنْسَهُ بَلْ حَفِظَ مَا سَمِعَ عَلَى وَجْهِهِ فَجَاءَ بِهِ كَمَا سَمِعَ لَمْ يَزِدْ فِيهِ وَ لَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ وَ عَلِمَ النَّاسِخَ مِنَ الْمَنْسُوخِ فَعَمِلَ بِالنَّاسِخِ وَ رَفَضَ الْمَنْسُوخَ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ص ۶۲)؛ «دوم کسی است که چیزی از پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آتَى بِهِ شنیده و آن را درست نفهمیده، ولی قصد دروغ نداشته، آن حدیث در دست اوست، به آن معتقد است و عمل می کند و به دیگران می رساند و می گوید من این را از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آتَى بِهِ شنیدم... سوم شخصی که چیزی از پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آتَى بِهِ شنیده که به آن امر می فرمود. سپس پیغمبر از آن نهی کرده و او آگاه نگشته یا نهی از چیزی را از پیغمبر شنیده و سپس آن حضرت به آن امر فرموده و او اطلاع نیافته، پس او منسوخ را بدون ناسخ آن، حفظ کرده است... چهارم کسی است که بر پیغمبر دروغ نبسته و دروغ را از ترس خدا و احترام پیغمبر مبغوض دارد و حدیث را هم فراموش نکرده، بلکه آنچه شنیده، چنان که بوده، حفظ کرده و همچنان که شنیده، بدون افزودن و کاستی نقل کرده، و ناسخ را از منسوخ شناخته، به ناسخ عمل و منسوخ را رها کرده است.»

### وجه استدلال

نویسنده بدون ذکر متن حدیث، با اشاره اجمالی درباره محتوای آن می گوید: «امام علی علیه السلام حدیثی طولانی درباره صحابه صالح فرموده و ایشان را از منافقان جدا نموده اند. آن حضرت صحابه را در نقل حدیثشان راستگو دانسته و اختلاف میان صحابه را ناشی از اختلاف ایشان در (میزان) حضور (نزد پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آتَى بِهِ) و نحوه دریافت



حدیث بیان کرده‌اند. اما خود امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در محفوظات خود از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هیچ گاه دچار اختلاف و اشتباه نشده است.» (معرفت، ۱۳۸۳، ج ۱: ص ۱۰۵).

از بیان استاد درباره این حدیث، سه نکته فهمیده می‌شود: ۱- لفظ صحابه به منافقان اطلاق نمی‌شود. ۲- روایت سلیم دلالت بر راستگویی صحابه در نقل حدیث می‌کند. ۳- صحابه در حضور و تلقی حدیث با یکدیگر اختلاف داشته‌اند.

### نقد و بررسی

۱- فقرات مختلف این روایت، به‌صراحت بر اطلاق لفظ صحابه به منافقان عصر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دلالت می‌کند: الف) حدیث «منافق دروغگو» در عبارت: «رَجُلٌ مُنَافِقٌ يُظْهِرُ الْإِيمَانَ مُتَّصِعٌ بِالْإِسْلَامِ» یکی از اقسام چهارگانه (إِنَّمَا أَتَاكُمْ الْحَدِيثُ مِنْ أَرْبَعَةٍ) احادیث منسوب به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرار داده شده است. ب) امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در عبارت «قَالُوا هَذَا قَدْ صَحِبَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ رَأَهُ وَ سَمِعَ مِنْهُ»، خبر از استعمال عرف زمان خود داده‌اند؛ اینکه آنان لفظ صحابه را به منافق هم اطلاق می‌کرده‌اند؛ به طوری که اگر مردم علم به منافق بودن راوی پیدا می‌کردند، حدیث را از او نمی‌پذیرفتند (كَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ)، نه اینکه به او صحابی نگویند.

این فقرات قراین روشنی است بر اینکه منافقان بخشی از صحابه بوده‌اند و لفظ صحابه در مورد منافقان به کار می‌رفته است.

۲- مدلول صریح روایت، تعمد برخی صحابه در دروغ بستن به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است: «قَدْ كَذِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى عَهْدِهِ حَتَّى قَامَ خَطِيبًا فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ كَثُرَتْ عَلَى الْكُذَّابَةِ»، «وَلَا يَتَخَرَّجُ أَنْ يَكْذِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُتَعَمِّدًا».

۳- صریح فقرات «إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقًّا وَ بَاطِلًا وَ صِدْقًا وَ كَذِبًا...»، «وَ رَجُلٌ ثَالِثٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَيْئًا أَمَرَ بِهِ ثُمَّ نَهَى عَنْهُ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ...» و «وَ لَيْسَ كُلُّ اصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَسْأَلُهُ عَنِ الشَّيْءِ فَيَفْهَمُ» این است که همه صحابه از درایت و خبرویت در فن تفسیر و فهم حدیث برخوردار نبوده‌اند. بنابراین مجرد صحابی بودن دلیل بر خبرویت او در تفسیر قرآن و فهم حدیث نمی‌شود و روایات تفسیری و غیر تفسیری صحابه از آن جهت که صحابه‌اند، اعتبار و حجیت ندارد.

## نتیجه‌گیری

۱- واژه «صحابی» یک حقیقت لغوی یا عرفی است، نه حقیقت شرعی. مدح اصحاب پیامبر ﷺ در برخی روایات اهل بیت  دلیل منطقی بر تبدیل این واژه به حقیقت شرعی، آن هم با یک مفهوم بسیار مضیق، به نظر نمی‌رسد. لسان روایات تخصیص است، نه حکومت در موضوع به معنای تصرف در مفهوم صحابی و مضیق نمودن گستره آن. شواهد و مؤیدات آن در مفهوم‌شناسی صحابه بیان گردید.

۲- اگر واژه «صحابی» حقیقت شرعیه باشد، معنای اصطلاحی آن در روایات معصومان  خصوص اهل بیت مطهر پیامبرند، نه مطلق صحابه پیامبر اعم از معصوم و غیر معصوم.

۳- روایات اهل بیت  که در آن الفاظ «أصحابی»، «أصحاب النبی»، «اصحاب نبیکم» و «اصحاب رسول‌الله» به کار رفته، دارای دو اشکال کلی است: ۱- غالب این روایات ضعف سندی دارد. مانند روایت امالی شیخ طوسی، روایت تفسیر ابوالفتوح، روایت عیون اخبار الرضا  و ... ۲- هیچ یک از دلایل روایی ادعا شده، اعم از حسن، موثق و ضعیف، ظهور در درایت و وثاقت صحابی ندارد.

۴- اگر دلایل عقلی و قرآنی نیز قاصر از اثبات اعتبار قول صحابه باشد، دیگر هیچ دلیل شرعی و عقلی بر اعتبار و حجیت قول صحابی وجود نخواهد داشت. البته نه به این معنا که قول صحابی مطلقاً بی‌ارزش باشد، بلکه اعتبار تفسیر ایشان مشروط خواهد بود. نسبت به روایت مرفوع باید عدالت یا دست کم وثاقت صحابی احراز شود. نسبت به روایات موقوف تفسیری نیز اگر مضمونشان خبر حسّی و گزارش مشاهدات صحابه است، باید عدالت یا وثاقت ایشان، و اگر مضمونشان اخبار حدسی و آرای اجتهادی صحابه در تفسیر است، علاوه بر آن، باید خبرویت ایشان را هم احراز نمود.

## منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۶۲)، الخصال، قم: جامعه مدرسین.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۷۸)، عیون أخبار الرضا علیه السلام، تهران: نشر جهان.
۴. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۹۵)، کمال الدین و تمام النعمة، تهران: اسلامیه.
۵. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۰۳ق)، معانی الأخبار، قم: جامعه مدرسین.
۶. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۱۳ق)، من لا یحضره الفقیه، قم: جامعه مدرسین.
۷. ابن سیده، علی بن اسماعیل (بی تا)، المحکم و المحيط الاعظم، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۸. ابن غضائری، احمد بن حسین (۱۴۲۲ق)، الرجال، قم: دارالحديث.
۹. ابن ماجه، محمد بن یزید (بی تا)، السنن، بیروت: دارالفکر.
۱۰. امین، سید محسن (۱۴۰۶ق)، اعیان الشیعه، بیروت: دارالتعارف.
۱۱. بابایی، علی اکبر (۱۳۹۱)، مکاتب تفسیری، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۱۲. بابایی، علی اکبر (۱۳۹۴)، قواعد تفسیر قرآن، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۱۳. بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۰۱ق)، صحیح البخاری، بیروت: دارالفکر.
۱۴. بستنی، ابن حبان (۱۴۰۱ق)، النقات، حیدرآباد دکن: مؤسسه الکتب الثقافیه.
۱۵. ترمذی، محمد بن عیسی (۱۴۰۳ق)، السنن، بیروت: دارالفکر.
۱۶. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۷ق)، الصحاح، بیروت: دارالعلم.
۱۷. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله (بی تا)، المستدرک علی الصحیحین، بیروت: دارالمعرفه.
۱۸. حلّی، ابوالصلاح (۱۴۰۴ق)، تقریب المعارف، قم: الهادی.
۱۹. حلّی، جعفر بن حسن (۱۴۰۸ق)، شرائع الاسلام، قم: اسماعیلیان.
۲۰. حلّی، جعفر بن حسن (۱۴۱۸ق)، المختصر النافع، قم: مؤسسه المطبوعات الدینیة.
۲۱. حلّی، حسن بن یوسف (۱۴۰۲ق)، خلاصه الاقوال، قم: الشریف الرضی.
۲۲. حلّی، حسن بن یوسف (۱۴۱۲ق)، منتهی المطلب، مشهد: مجمع البحوث الاسلامیه.
۲۳. حمیری، عبدالله بن جعفر (۱۴۱۳ق)، قرب الإسناد، قم: آل البيت علیهم السلام.
۲۴. خویی، سید ابوالقاسم (۱۳۷۷)، مصباح الفقاهة، قم: مکتبه الداوری.
۲۵. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۳ق)، معجم رجال الحديث، بی جا: بی نا.

۲۶. رازی، ابوالفتوح (۱۴۰۸ق)، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی.
۲۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، *المفردات*، بیروت: دارالقلم.
۲۸. راوندی، قطب‌الدین (بی تا)، *النوادر*، قم: دارالکتاب.
۲۹. روشن ضمیر، محمدابراهیم (۱۳۸۶)، «معرفی و نقد التفسیر الاثری الجامع»، *الهیات و حقوق*، سال هفتم، شماره ۲۶، ص ۲۷۷-۲۹۴.
۳۰. زرکشی، محمدبن بهادر (۱۴۱۰ق)، *البرهان فی علوم القرآن*، بیروت: دارالمعرفة.
۳۱. زرکشی، محمدبن بهادر (۱۴۲۱ق)، *البحر المحيط فی اصول الفقه*، بیروت: دارالکتب العلمية.
۳۲. زمخشری، محمودبن عمر (۱۳۸۶)، *مقدمه الادب*، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران.
۳۳. سند، محمد؛ فهیمی پور، فهیمه (۱۳۸۸)، «جایگاه صحابه در تبیین قرآن»، *سفینه*، سال هفتم، شماره ۲۵، ص ۴۲-۷۴.
۳۴. سیوطی، جلال‌الدین (۱۴۱۶ق)، *اللمع فی اسباب ورود الحدیث*، بیروت: دارالفکر.
۳۵. سیوطی، جلال‌الدین (۱۴۲۱ق)، *الاتقان فی علوم القرآن*، بیروت: دارالکتاب العربی.
۳۶. شریف شیرازی، محمد هادی (۱۴۳۰ق)، *الکشف الوافی*، قم: دارالحدیث.
۳۷. شوشتری، محمدتقی (۱۴۱۰ق)، *قاموس الرجال*، قم: جامعه مدرسین.
۳۸. صفار، محمدبن حسن (۱۴۰۴ق)، *بصائر الدرجات*، قم: مکتبه آیت الله مرعشی نجفی.
۳۹. طوسی، محمدبن حسن (۱۳۷۳)، *الرجال*، قم: جامعه مدرسین.
۴۰. طوسی، محمدبن حسن (۱۳۸۷)، *المبسوط*، تهران: المکتبه الرضویه.
۴۱. طوسی، محمدبن حسن (۱۴۰۷ق)، *تهذیب الاحکام*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۴۲. طوسی، محمدبن حسن (۱۴۱۱ق)، *الغیبه*، قم: دارالمعارف الاسلامیه.
۴۳. طوسی، محمدبن حسن (۱۴۱۴ق)، *الامالی*، قم: دارالثقافة.
۴۴. طوسی، محمدبن حسن (۱۴۱۷ق)، *العدة*، قم: محمد تقی علاقبندیان.
۴۵. طوسی، محمدبن حسن (۱۴۲۰ق)، *الفهرست*، قم: مکتبه المحقق الطباطبائی.



۴۶. عاملی، زین الدین علی بن احمد (شهید ثانی) (۱۴۰۸ق)، *الرعاية في علم الدراية*، قم: مكتبة آيت الله مرعشي نجفی.
۴۷. عسقلانی، ابن حجر (۱۳۹۰ق)، *لسان الميزان*، بیروت: مؤسسه الاعلمی.
۴۸. عباسی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰)، *كتاب التفسير*، تهران: المطبعة العلمية.
۴۹. غزالی، محمد (۱۴۱۷ق)، *المستصفی*، بیروت: دارالکتب العلمية.
۵۰. غفاری، علی اکبر (۱۳۶۹)، *دراسات في علم الدراية*، تهران: جامعة الامام الصادق عليه السلام.
۵۱. فیض کاشانی، محسن (۱۴۰۶ق)، *الوافی*، اصفهان: کتابخانه امام امیرالمؤمنین عليه السلام.
۵۲. کشی، محمد بن عمر (۱۴۰۴ق)، *اختیار معرفة الرجال*، قم: آل البيت عليهم السلام.
۵۳. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، *الكافی*، تهران: دارالکتب الاسلامیة.
۵۴. مازندرانی، مولی صالح (۱۳۸۲ق)، *شرح الكافی*، تهران: المكتبة الاسلامیة.
۵۵. مامقانی، عبدالله (بی تا)، *تنقیح المقال*، بی جا: بی نا.
۵۶. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴ق)، *مرآة العقول*، تهران: دارالکتب الاسلامیة.
۵۷. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۶ق)، *ملاذ الأخیار*، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۵۸. مجلسی، محمدتقی (۱۴۰۴ق)، *روضه المتقین*، قم: بنیاد فرهنگ اسلامی کوشانپور.
۵۹. مسعودی، علی بن حسین (۱۴۲۶ق)، *اثبات الوصیة*، قم: انصاریان.
۶۰. معرفت، محمدهادی (۱۳۸۳)، *التفسير الاثری الجامع*، قم: مؤسسه التمهید.
۶۱. معرفت، محمدهادی (۱۳۸۷)، *صحابه از منظر قرآن و اهل بیت*، قم: مؤسسه التمهید.
۶۲. معرفت، محمدهادی (۱۴۱۸ق)، *التفسير و المفسرون في ثوبه القشيب*، مشهد: الجامعة الرضویة.
۶۳. مفید، محمد بن نعمان (۱۴۱۳ق)، *الفصول المختارة*، قم: کنگره شیخ مفید.
۶۴. نجاشی، احمد بن علی (۱۳۶۵)، *الرجال*، قم: جامعه مدرسین.
۶۵. نعمانی، ابن ابی زینب (۱۳۹۷ق)، *الغیبة*، تهران: صدوق.
۶۶. نوری، حسین (۱۴۰۸ق)، *مستدرک الوسائل*، قم: آل البيت عليهم السلام.
۶۷. نووی، یحیی بن شرف (۱۴۲۱ق)، *شرح صحیح مسلم*، بیروت: دارالفکر.